

بانویی در سایه

ویرجینیا هال

سوزان برنل

ترجمه کاوه عبداللہی روشن



www.ketab.ir

سرشناسه: پرنل، سونیا
عنوان و نام پدیدآور: زنان در قدرت: بانوی ایران / سونیا
پرنل؛ ترجمه کاوه عبداللّهی روشن.
مشخصات نشر: تهران: نشر جمهوری، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۴۵۶ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۸-۱۱۱-۷
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: جاسوسان -- ایالات متحده -- سرگذشتنامه
شناسه افزوده: عبداللّهی روشن، کاوه، مترجم
رده‌بندی کنگره: D۸۱۰
رده‌بندی دیوینی: ۹۴۰/۵۴۸۶۴۱۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۸۷۴۱۳۱۵



نشر جمهوری
ویراستاری، صفحه‌آرایی، طراحی جلد / گروه هنری جمهوری

لینتوگرافی / نقش‌آور

چاپ و صحافی / فارابی

نوبت چاپ / اول ۱۴۰۳

تیراژ / ۳۰۰ نسخه

شابک / ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۸-۱۱۱-۷

دفتر مرکزی / خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان ژاندارمری،

پلاک ۸۸

فروشگاه: خیابان جمهوری، مقابل خیابان صف، شماره ۲۳۰،

تلفن ۳۳۹۳۰۳۹۰

تلفن: ۶۶۴۱۰۸۱۴ / همراه: ۹۱۹۱۹۹۳۷۹۶

حق چاپ و انتشار انحصاراً محفوظ است.

اینستاگرام / jomhooripublication

وبسایت / www.jomhooripub.com

پست الکترونیک / nashre.jomhoori@gmail



نشر
جمهوری

فهرست

۱۱	فهرست اسامی
۱۳	مقدمه
۲۱	فصل اول
۴۷	فصل دوم
۸۳	فصل سوم
۱۱۶	فصل چهارم
۱۵۶	فصل پنجم
۱۷۴	فصل ششم
۲۰۶	فصل هفتم
۲۲۵	فصل هشتم
۲۵۹	فصل نهم
۲۹۴	فصل دهم
۳۳۳	فصل یازدهم
۳۷۳	فصل دوازدهم
۴۰۲	سخن آخر
۴۰۷	آلبوم عکس
۴۲۷	ارجاعات
۴۵۳	نمایه

جنبش مقاومت روشنی از زندگی بود. آنجا کاملاً آزاد بودیم. آدم‌هایی عجیب و تکرارنشدنی که گویی فقط در آنجا همه با سختی‌ها سر بر می‌آورند؛ برای ارواح یا مردگان. (اما هنوز) من آن لحظه زندگی‌ام را "سعادت" می‌نامم.

-ژان گسو، شاعر و رهبر تولوزی گروه مقاومت فرانسه-
نقطه قوت حکومت‌های تمامیت‌خواه، پیروان نازی یا کمونیست فرمان‌بردار نیستند؛ بلکه افرادی هستند که دیگر تفاوتی بین حقیقت و دروغ (واقعیت تجربه) و تمایزی بین درستی و نادرستی (معیار اندیشه) برای آن‌ها وجود ندارد.

هانا آرنت، کتاب "ریشه‌های توتالیتریسم"
تاریخ بشر از اعمال متهورانه و عقاید بی‌شمار و متنوعی شکل گرفته است. هرگاه انسانی برای تحقق آرمانی به پا خیزد، یا اقدامی جهت بهبود وضعیت دیگران انجام دهد یا علیه بی‌عدالتی وارد عمل شود، او قطره‌ای از امید را جاری می‌سازد و این قطرات شهادت و نیرو، از میلیون‌ها مکان مختلف به یکدیگر رسیده و سیل عظیمی ایجاد می‌کنند که قادر است محکم‌ترین دیوارها را در هم بکوبد.

رابرت اف. کندی

فهرست اسامی

اسامی رمز و القاب عملیاتی در طول کتاب به صورت ایرانیک نوشته شده است. مأموران اغلب چندین اسم رمز یا القاب عملیاتی داشتند، اما برای جلوگیری از ابهام، مربوطترین آن ها را استفاده کرده ام.

آلان = ژرژ دوبودا

آنتوان = فیلیپ دِ وِوِیْکِر (گوتیه، سرگرد سن ژل)

آرامیس = پیتر هارات (هانری لُسو)

آرتوس و آگوست = هانری و آلفرد نیوتن

بیشاپ = کشیش رابرت آلیش (همچنین ژنه مرتی)

باب = راثول لوبولیکو

گرت = آندره ژیرار

سیلستا = برایان استون هِووس

کریستف = ژیلبرت توغک

کنستانتین = ژان دِ وِوِیْکِو

فون کواز = کاپیتان هانری چارل گیز

ژرژ = ژرژ بِگِ

ژوالد = سِرژ کاپالسکی

گلوریا = گابریل پیکابیا

لوکا = پیرِ دوومکور (سیلوا)

مِری = ویرجینیا هال (ژرمین، فیلومِن، نیکولا، داین، دیانا، مارسل، بریژیت، ایزابل،

گَمیی، دی افوی، آرتَمیس)

نیکولا = ژُپرِ بواتو (ژُپرِ بردت)

اَلیو = فرانسیس پیزن

پِن = دکتر ژان روسیه

ژنه = ویکتور ژغسون (ویک)

سوفی = اَدِت ویلن

ویکتور = ماتیلدوگغه (ل شت)

www.ketab.ir

مقدمه

فرانسه در حال سقوط بود. لاشه سوخته کامیون‌ها با محموله‌های قیمتی‌شان در گودال‌ها سرنگون شده و بارشان از عروسک و ساعت‌دیواری و تکه آینه‌های شکسته در اطراف و مگول‌ها در طول جاده ناهموار پخش شده بودند. رانندگان از پیر و جوان روی زمین تفته افتاده بودند، بعضی مُرده و بعضی در حال مرگ. انبوه مردم در صفی بی‌پایان، گرسنه و خسته و وحشت‌زده، از کنارشان می‌گذشتند.

یورش تانک‌های هیتلر از مرزهای شمال و شرق، ۱۰ میلیون زن و کودک و پیرمرد را بی‌خانمان کرد و آن‌ها از وحشت حمله رعدآسا و خروشان نازی‌ها، تمام شهرها را تخلیه کردند و پا به فرار گذاشتند، هرچند که فایده‌ای داشت. سربازهای آلمانی، سرمست از پیروزی‌شان، تا کمر برهنه شده و شادمانی می‌کردند. در آن هوای پر از دود و تعفن، شیری برای کودکان یافت نمی‌شد و سالخوردگان ایستاده از حال می‌رفتند. اسب‌ها زیر بار سنگین گاری‌های فرسوده عذاب می‌کشیدند و خیس عرق از این جان‌کندن، دندان می‌ساییدند. گرمای ماه مه سال ۱۹۴۰ بیداد می‌کرد و فرانسه شاهد گسترده‌ترین هجرت پناهجویان در تمام دوران بود.

هر روز یک زن زیبا با آمبولانسی که به ارتش فرانسه تعلق داشت، یکه و تنها، از میان جمعیت می‌گذشت و به سمت خط مقدم حرکت می‌کرد. نام او سرجوخه ویرجینیا هال بود. با وجود کمبود بنزین و دارو و یورش جنگنده‌های اشتوکای آلمانی که روزه‌کشان به سمت کاروان‌های نظامی شیرجه می‌رفتند و با بمب‌های پنجاه کیلویی

اتومبیل‌ها را به آتش می‌کشیدند و جاده‌ها را نابود می‌کردند، او همچنان ادامه می‌داد. حتی وقتی جنگنده‌ها با فاصله کمی از روی درختان ویراژ می‌دادند تا زنان و کودکان را در گودال‌ها به رگبار ببندند، سرجوخه هال دست از تلاش برنمی‌داشت. وقتی سربازان فرانسوی اسلحه‌های خود را رها کرده و پا به فرار گذاشتند، او دست بردار نبود. حتی در پی مصنوعی‌اش او را از پا نینداخت.

اکنون سرجوخه هال سی‌وچهار سال داشت و در تمام این دوران دست رد به سینه‌اش زده بودند. حالا وظیفه‌ای به دوش داشت که نقطه‌عطف زندگی‌اش محسوب می‌شد. نباید ناامید می‌شد، نه به خاطر خودش، بلکه به خاطر تمام زخمی‌هایی که از جبهه‌های نبرد به بیمارستان منتقل کرده بود. دلایل زیادی داشت که او را مجاب می‌کرد جان‌ش را، دور از خانه و در راه کمک به کشوری بیگانه، به خطر بیندازد؛ درست زمانی که افراد بسیاری می‌گریختند. شاید مهم‌ترین دلیل هیجانی بود که او در این کار احساس می‌کرد. درک نمی‌کرد چرا سربازها به مبارزه ادامه نمی‌دهند و به شدت از این رفتار نفرت داشت. ویرجینیا چیزی برای از دست دادن نداشت، اما ملت فرانسه هنوز قربانی شدن یک‌سوم از جوانان وطن را در جنگ جهانی اول فراموش نکرده بودند و بسیاری از زنان بیوه و کودکان یتیم دیگر تحمل خونریزی بی‌پایان را نداشتند. اما ویرجینیا مصمم بود تا آخرین نفس بجنگد و خودش را به موج جنگ بسپارد. آمادگی مواجه با هر نوع خطری را داشت. به طرز غریبی جنگ تمام‌عیار علیه رایش سوم، آخرین امید او برای رسیدن به آرامش درونی بود.

اما این وضعیت، در قیاس با آنچه پیش رو داشت، ناچیز می‌نمود. روزگاری مملو از داستان‌های پُر حادثه که یادآور داستان‌های هومر بود و عملیات‌های پُر خطری که زهره شیر می‌طلبید. عملیات‌های تابستان ۱۹۴۰ فرانسه، در مقایسه با عملیات‌های انتحاری که بعدها علیه فعالیت نازی‌ها و مزدوران فرانسوی‌شان انجام داد، بازی کودکانه‌ای بیش نبود. ویرجینیا در راه‌اندازی سیستم جاسوسی و تخریب و انهدام در پشت خطوط دشمن، همتا نداشت. این موضوع در روزگاری اتفاق افتاد که نقش عمده زنان در طول جنگ محدود به حمایت عاطفی و پرستاری بود و به‌ندرت در نقش قهرمان‌ها ظاهر

می‌شدند. آن‌ها در آن ایام فقط وظیفه داشتند مطیع باشند و به کارهای زنانه بپردازند و کارهای جدی را به مردان بسپارند. صحبت از دورانی است که معلولین، اعم از زن و مرد، خانه‌نشین بودند و روزگار فقیرانه و ناخوشایندی را سپری می‌کردند. اما شگفت اینکه، زنی جوان که پای خود را در شرایط غم‌انگیزی از دست داده بود، توانست از سد سخت‌ترین محدودیت‌ها گذر کند. تبعیض‌ها و عداوت‌ها را پشت‌سر گذارد و به پیروزی نیروهای متفکین در جنگ جهانی دوم یاری برساند. اما این نکته که چرا چنین فرمانده‌ای با چنین آوازه‌ای تا به امروز گمنام مانده، داستان عجیبی است.

البته شاید کار خودش باشد. همیشه مأموریت‌هایش را مخفیانه انجام می‌داد و از این موضوع خرسند بود. در فرانسه حتی نزدیک‌ترین متحدانش از محل زندگی او و خانواده‌اش و اینکه به کدام هنگ تعلق داشت، اطلاعی نداشتند. ویرجینیا آتشی بود به جان نازی‌ها. نمی‌دانستند نامش چیست و اهل کجاست و حتی نمی‌دانستند چگونه از میان آن‌ها سر درآورده است. او همواره تغییر چهره و رفتار می‌داد. ناگهان در مکان‌های مختلف ظاهر می‌شد و به همان سرعت ناپدید می‌شد. یک معمای دائمی، چه در دوران جنگ و چه پس از جنگ. در حال حاضر، داستان زندگی او حاصل سه سال جست‌وجو و کنکاش جدی از منابع مختلف می‌باشد.^۱ گنجینه اسناد ملی^۱ در لندن، پرونده‌های گروه مقاومت^۲ فرانسه در شهر لیون^۳، مناطق فرود هوایی در شهر آووت-لوواغ^۴، پرونده‌های قضایی پاریس و حتی دفتر مرکزی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا^۵ (سی.آی.ای) در منطقه لانگلی^۶ ویرجینیا. برای انجام این تحقیقات باید از ۹ لایه امنیتی گذر می‌کردم و از قلب دنیای جاسوسی آمریکا سر درمی‌آوردم. با یکی از اعضای پیشین نیروهای ویژه بریتانیا و با چند افسر بازنشسته سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و اروپا درباره سختی‌های عملیات در خاک دشمن گفت‌وگو کردم. پرونده‌های

1. National Archives

2. The Resistance

3. Lyon

4. Haute Loire

5. CIA

6. Langley

گم‌شده را پیگیری کردم و متوجه شدم که بعضی از پرونده‌ها به شکل مرموزی ناپدید یا مفقودالثر شده‌اند. روزهای زیادی مشغول کشیدن نمودار و تطبیق تعداد زیادی اسامی رمز، با عملیات‌ها بودم. گاهی یافتن بخشی از پرونده‌های «گم‌شده»، ماه‌ها طول می‌کشید و پیدا کردن اسناد و دست‌نوشته‌های زیرخاکی فراموش شده، چندین سال زمان می‌برد. البته تعجبی هم ندارد، چراکه رهبران مبارزات چریکی، الزاماً جهت رضایت خاطر تاریخ‌نگاران، گزارش دقیق عملیات شب گذشته خود را ثبت نمی‌کنند و اطلاعات باقی‌مانده نیز اغلب پراکنده و ضدونقیض است. با تمام این تفاسیر، بعضی مواقع سعی کردم از روایت‌های نزدیکانش نیز استفاده کنم. گهگاه به نظر می‌رسید که ویرجینیا از درون قبرش مرا بازی می‌دهد و همان‌طور که در گذشته می‌گفت، «میل نداشت» کسی از کارهایش سر در بیاورد.

در عالم سرتی او که تقریباً تمام اروپا، از دریای شمال گرفته تا مرزهای روسیه، زیر چکمه نازی‌ها قرار داشت، اعتماد متاع کمیاب و سرنوشت‌سازی بود. رازداری امری بسیار حیاتی بود. در دورانی که دوباره آتش تفرقه و افراط‌گرایی در دنیا شعله می‌گرفت، همدلی و آزاده‌نوی می‌تواند تحقق آرمانی متعالی، حتی در آن سوی مرزها، بیش از پیش خودنمایی می‌کرد.

دولت‌ها همکاری لازم برای تکمیل اطلاعات مربوط به ویرجینیا را از خود نشان نمی‌دادند. به کمک دو تن از اعضای پیشین سرویس اطلاعاتی توانستم اسنادی را برای نوشتن کتابم به دست بیاورم، اما تعداد زیادی از اسناد مربوط را هنوز محرمانه نگه داشته‌اند و شاید نسل‌های بعدی به آن دسترسی پیدا کنند. در آتش‌سوزی ساختمان اسناد ملی فرانسه^۱ در دهه ۱۹۷۰، بسیاری از اسناد و گزارشات رسمی نابود شد. ظاهراً اسناد و گزارشات موجود در دفترهای بایگانی ملی و مدارک امریکا^۲ در واشینگتن دی.سی. به‌طور اشتباه بایگانی شده و قابل دسترسی نبود؛ احتمالاً هنگام جابه‌جایی بین ساختمان جدید و قدیم به هم ریخته بود. تنها ۱۵ درصد از اسناد اصلی در سازمان

1. The French National Archives

2. National Archives and Records Administration (NARA)

عملیات‌های ویژه بریتانیا^۱ - سازمان اطلاعات بریتانیا^۲ که ویرجینیا بین سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ با آن همکاری داشت - باقی مانده است. علی‌رغم تمام مشکلات و فرازونشیب‌ها، هرگز از نوشتن داستان زندگی او مأیوس نشدم. درحقیقت، داستان هر لحظه جذاب‌تر، شخصیت‌هایش زنده‌تر و اهمیتش از آنچه تصور می‌کردم بیشتر می‌شد. او تأثیر بسزایی در ارتقاء عملیات جاسوسی و تغییر نگرش نسبت به نقش زنان در جنگ و روند مبارزه علیه نازی‌ها در فرانسه داشت.

سنگدلی دشمنان قسم خورده ویرجینیا و شجاعت او در مقابله با آن‌ها، حتی در فانتزی‌های پر فروش هالیوودی هم دیده نمی‌شود، با این تفاوت که این داستان یک ماجرای واقعی است. داستان یک قهرمان واقعی که حتی وقتی همه‌چیز از دست رفته به نظر می‌آمد، او همواره به راه خودش ادامه می‌داد. شاید دنیای بی‌رحم و محیل و پردسیسه‌ای که ویرجینیا در آن زندگی می‌کرد، الهام‌بخش آین فلمینگ^۳ برای خلق شخصیت جیمز بوند بوده است، اما کسی به گرد پای ویرجینیا هم نمی‌رسید. او کاملاً مانند جیمز بوند داستان‌های هالیوود و باهوش بود و می‌توانست در صورت نیاز هم‌رنگ جماعت شود و در عین حال، تاصله خود را با دوست و دشمن حفظ کند. برخلاف بوند که مجرمین او را می‌شناختند، دشمنان ویرجینیا متوجه حضور او نمی‌شدند. درحالی‌که بوند با اتومبیل آستون مارتین^۴ جود می‌داد، ویرجینیا با وجود پای آسیب‌دیده‌اش، با قطار و وتراموا تردد می‌کرد. اگرچه شخصیت رمان فلمینگ به آسانی مشهور شد، ویرجینیا مجبور بود برای ذره‌ذره اعتبار و اقتدارش، مبارزه کند. این تلاش و تقلا از او انسان آبدیده‌ای ساخت. افراد به‌ظاهر حرفه‌ای‌تر در این زندگی مخفیانه دوام نیاوردند و از پای درآمدند، اما ویرجینیا نه تنها رها نکرد، بلکه ادامه داد و پیشرفت نیز کرد. البته تعجبی هم ندارد که رئیس فعلی سرویس اطلاعات بریتانیا، ام‌آی.۶^۵، آشکارا گفته است که به دنبال اشخاصی است که «برای پیشرفت در زندگی

1. Special Operations Executive

2. British secret service

3. Ian Fleming

4. Aston Martin

مبارزه کرده‌اند»^۲ و نه اشخاصی که موقعیت شغلی خود را جار بزنند و به رخ بکشند. ویرجینیا هم مانند ما انسان بود و مثل همه ما، شاید هم بیشتر، کاستی‌ها و ترس‌ها و نگرانی‌های خودش را داشت؛ اما همه این ویژگی‌ها به او کمک کرد تا دشمنانش را بهتر درک کند. تنها یک بار غریزه‌اش او را به اشتباه انداخت و منجر به عواقب فاجعه‌آمیزی شد. اغلب بر دشمنانش غلبه می‌کرد و به‌همین دلیل، اعتماد و تحسین و احترام بسیاری برای خودش داشت. اگر یک بار او را ملاقات می‌کردید، همیشه در خاطرتان می‌ماند. او پس از جنگ جهانی دوم در سی.آی.ای به کارش ادامه داد و در دهه ۱۹۶۰ از این سازمان بازنشسته شد. تا زمان بازنشستگی، زنی پیش‌روتر از زمانه خود بود که هنوز هم حرف‌های زیادی برای گفتن دارد.

درحالی‌که هنوز حضور زنان، دوشادوش مردان، در خط مقدم بحث‌برانگیز است، ویرجینیا حدود هشتاد سال پیش رهبری گروهی را در قلب خاک دشمن بر عهده داشت که اعضای آن همه مرد بودند. تعداد امریکایی‌های انگشت‌شماری مانند او، ۶ سال تمام جنگ در اروپا شرکت کردند. او بارها زندگی‌اش را به خطر انداخت و این موضوع، نه از روی عرق میهن‌پرستی بلکه برای عشق و احترامی بود که به آزادی فرانسه داشت. پل‌ها و تونل‌های زیادی را منفجر کرد. بسیاری را فریب داد و با افراد زیادی معامله کرد و همانند جیمز باند جواز کشتن داشت. دائم به‌دوش‌های جدید مبارزه بود، روش‌هایی بر اساس تبلیغات و فریب و تشکیل جبهه مبارزه در خاک دشمن. همان روش‌هایی که امروزه برای همه آشنا است، با این تفاوت که اهداف او شرافتمندانه بود. خواست او بیشتر محافظت و احیای آزادی بود تا از بین بردن آن. هرگز شهرت و افتخار برای او اهمیت نداشت و در واقعیت نیز کسی از او قدردانی نکرد.

این نوشته گزارشی نظامی از نبرد فرانسه، تحلیل روش‌های متغیر جاسوسی یا شرح پیشرفت نیروهای ویژه^۱ نیست، اگرچه تمام این عوامل بستری پُرمایه و پرماجرا برای داستان ویرجینیا فراهم کرد. در حقیقت این کتاب، داستان زندگی زنی را روایت می‌کند که در تغییر روند تاریخ، نقش بسزایی داشت. نشان می‌دهد که با وجود مشکلاتی که اکنون نیز بر زندگی ما سایه افکنده، چگونه سرانجام مواجهه با مصیبت و سختی

ورنج، او را برای کسب پیروزی مصمم تر کرد. علاوه بر این ثابت می کند که چگونه ضرورت های جنگ، ناگهان فرصت هایی را ایجاد می کند که متأسفانه در زندگی روزمره مرسوم وجود ندارد.

البته ویرجینیا مأموریت هایش را برای سرویس های اطلاعاتی بریتانیا و امریکا به تنهایی انجام نمی داد. گروهی از پزشکان، زنان کشاورز، معلمان، کتاب فروشان و نیروهای پلیس با او همکاری می کردند که متأسفانه به فراموشی سپرده شده اند، اما دست کم در ازای شجاعتی که از خود نشان دادند، پاداش خوبی دریافت کردند. البته انگیزه آن ها گاهی رابطه ای عمیق یا انگیزه ای آرمانی بود، لیکن می دانستند که در صورت دستگیری، مرگی وحشتناک در انتظارشان است. بعضی از مأموران رایش سوم، به شدت دنبال ویرجینیا و شبکه وابسته به او بودند و شبانه روز تلاش می کردند تا ویرجینیا و تمام برنامه ها و اقداماتش را نابود کنند. اما هنگام آزادی فرانسه در سال ۱۹۴۴، ارتش سرخ ای که ویرجینیا مسئولیت تعلیم و تجهیز و هدایت آن ها را بر عهده داشت، فراتر از انتظار عمل کرد. پیروزی نهایی نیروی متفقین، کمک شایانی کرد. اما این موفقیت نیز کام تشنه او را سیراب نمی کرد.